

جنگ افغانستان، زخمے بر پیکر بشریت کہ باید التیام یابد



نویسنده: ژیلانوشہ

جنگ افغانستان،

زخمی بر پیکر بشریت که باید التیام یابد

کتابچه زیر مجموعه مقالاتی است که پیش از این به صورت مقالات مجزا در شماره‌های ۹۵ تا ۹۹ نشریه آتش در سال ۱۳۹۸ منتشر شده است.

فهرست

بخش اول

بازگشت طالبان؟!..... ۱

بخش دوم

دروغ بزرگ و آغاز جنگ نیابتی جهادی..... ۹

بخش سوم

جهاد اسلامی در خدمت جنگ نیابتی آمریکا و جنگ نیابتی آمریکا در

خدمت جهاد اسلامی..... ۱۷

بخش چهارم

آمریکا برای «نجات» زنان، افغانستان را اشغال کرد؟!..... ۲۵

بخش پنجم

رویزیونیست‌ها و اسلام‌گرایان!..... ۳۰

بخش اول

بازگشت طالبان؟!!

در یک سال گذشته، رژیم ترامپ- پنس در کنار پیشبرد مجموعه سیاست‌های فاشیستی علیه مردم جهان مشغول مذاکرات فعالی با طالبان افغانستان برای بازگرداندن آنان به قدرت بود. بازگرداندن طالبان به قدرت، پاسخ رژیم ترامپ به چالش نظم و ثبات بخشیدن به افغانستان در خدمت به پیشبرد طرح‌های منطقه‌ای و جهانی آمریکاست. در این میان چیزی که پیشیزی برای آمریکا نمی‌ارزد حق مردم افغانستان برای صلح و رفاه و برخورداری از اولیه‌ترین حقوق انسانی است. در چهل سال گذشته، جنگ در افغانستان بارها دچار دگردیسی شده و به هیولایی هفت‌سر بدل گشته است. هر سیاستی که آمریکا در افغانستان پیش برده است گره افغانستان را برای خود آمریکا کورتر کرده و برای افغانستان بیش از هر چیز سرچشمه رشد و گسترش سه چیز بوده است: رشد و گسترش فقر و آوارگی مردم، رشد و گسترش ویرانی افغانستان و رشد و گسترش نیروهای اسلام‌گرای ارتجاعی که افق اجتماعی‌شان اداره جامعه افغانستان بر اساس اصول و ارزش‌ها و فرهنگ عصر برده‌داری هزار و چهارصد سال پیش است. رژیم ترامپ- پنس حتی اگر بخواهد و مصمم باشد نه می‌تواند این گره کور را باز کند و نه می‌تواند جنگ داخلی میان انواع جنگ‌سالاران اسلامی مرتجع افغانستان را خاتمه بخشد. این جنگ می‌تواند و باید به گونه‌ای دیگر خاتمه یابد: با تدارک و گسترش یک جنبش توده‌ای برای تحقق یک انقلاب کمونیستی در افغانستان و تلاش عظیم در پیروزی آن - انقلاب کمونیستی نه از آن نوع که چهل سال پیش ارتش امپریالیستی شوروی با تجاوز به افغانستان مدعی‌اش بود بلکه یک انقلاب کمونیستی واقعی. این تنها امید و راه واقعی برای مردم افغانستان است و نه تنها به رهایی مردم افغانستان بلکه به تسریع رهایی بشریت از شر امپریالیسم آمریکا و همه مرتجعین این منطقه از جمله سرنگونی جمهوری اسلامی ایران خدمت خواهد کرد. در شماره‌های بعد مختصات این راه که نه تنها ضروری و مطلوب بلکه ممکن است را بحث خواهیم کرد.

افت و خیزهای مذاکرات آمریکا با طالبان

مذاکرات با طالبان در دوحه، پایتخت قطر و توسط زلمای خلیل‌زاد که دیپلمات ارشد رژیم ترامپ است پیش برده می‌شد. در روز اول سپتامبر ۲۰۱۹ موافقت‌نامه‌ای میان خلیل‌زاد به‌عنوان نماینده آمریکا و رهبران طالبان امضا شد و روز ۵ سپتامبر وی همراه با فرمانده ارتش آمریکا در افغانستان (ژنرال آستین) به دوحه سفر کرد تا همراه با رهبران طالبان ضmann «فنی» (بخوانید: ضmann نظامی-امنیتی) این موافقت‌نامه را کامل کنند.^۱ در طول یک سال مذاکره، میان طرفین نه تنها توده‌های مردم که حتی رئیس‌جمهور افغانستان (اشرف غنی) و دستیارانش از مفاد توافقات اطلاعی نداشتند. در این مدت جنگ میان ارتش آمریکا و طالبان نیز با قوت جریان داشت. در همان روزهایی که این مذاکرات به نتیجه رسید و طرفین مهر خود را بر اسناد قرارداد زدند حملات انتحاری طالبان به اوج رسید و یک سرباز آمریکایی و ۱۱ نفر افغانستانی کشته شدند. اما زلمای خلیل‌زاد به رهبران طالبان اطمینان داد که برای آمریکا «اولویت» عبارتست از رسیدن به توافق با طالبان.^۲

اما ناگهان در روز ۷ سپتامبر ۲۰۱۹ (۱۷ مرداد ۹۸) دونالد ترامپ طی توییتی مذاکرات آمریکا با رهبران طالبان را ملغی کرد. پس از لغو مذاکرات فاش شد که ترامپ حتی تا آن‌جا پیش رفته بود که طالبان را به «کمپ دیوید» دعوت کرده بود و اشرف غنی هم چمدان‌هایش را بسته بود تا به «کمپ دیوید» برود و سند امضا شده میان آمریکا و طالبان را تأیید کند.

مایک پمپئو (وزیر امور خارجه آمریکا) علت رسمی لغو مذاکرات را کشته شدن یک سرباز آمریکایی در نتیجه حملات انتحاری طالبان درست در روز عقد «صلح» اعلام کرد اما همه می‌دانند که این دروغ است زیرا در یک سال گذشته که مذاکرات با رهبران طالبان جریان داشت ده‌ها سرباز آمریکایی در نتیجه عملیات طالبان کشته شده‌اند.^۳ علاوه بر این پمپئو در همین مصاحبه

۱- نیویورک تایمز. ۱۰ سپتامبر. ص ۶ «برساختن و فروپاشاندن نقشه یک اجلاس»

۲- همان‌جا

۳- همان‌جا

گفت «در ده روز گذشته» نزدیک به هزار طالب در نتیجه عملیات نیروهای آمریکایی کشته شده‌اند و آمریکا هنوز این گروه را از لیست «تروریستی» بیرون نیاورده است.

تحلیل‌گران نزدیک به حزب دموکرات آمریکا سیاست‌های به‌شدت متناقض ترامپ را (که در قطع ناگهانی مذاکرات با طالبان بروز یافت) ناشی از «حالات روانی» و رفتار «غیر عادی» ترامپ می‌دانند و طرفداران ترامپ در حزب جمهوری خواه این تلاطمات و تناقضات را «نبوغ معامله‌گری» ترامپ تلقی می‌کنند. اما واقعیت آن است که امپریالیسم آمریکا در باتلاق خاورمیانه گیر کرده و به سادگی نمی‌تواند از این باتلاق بیرون بیاید. هیچ راه ساده‌ای در مقابل آن نیست. همین امر به اختلاف و نزاع در تیم ترامپ دامن زده و منتهی به استعفا یا اخراج جان بولتن شده است. کلیه سیاست‌هایی که امپریالیسم آمریکا در بیست سال گذشته در منطقه خاورمیانه برای حل ضرورت تحکیم سلطه‌اش به اجرا گذاشته نه تنها دست آمریکا را بازتر نکرده بلکه محدودیت‌هایش را بیشتر کرده است. یک نمونه آن روابط آمریکا با طالبان است که امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۹۶ راه را برای قدرت‌گیری آن باز کرد و همراه با پاکستان اولین کشوری بود که به قدرت رسیدن طالبان را به رسمیت شناخت و تحسین کرد. پس از حمله تروریستی القاعده به برج‌های دو قلو در نیویورک در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، امپریالیسم آمریکا این اقدام را بهانه کرد و در اکتبر ۲۰۰۱ به افغانستان تجاوز و آن جا را اشغال نمود و حکومت فعلی افغانستان را بر جای طالبان نشانده است. اما طرح این حمله که بخشی از استراتژی کلی آمریکا برای خاورمیانه بود پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تدوین و روی میز ریاست جمهوری آمریکا قرار گرفته بود. رفیق آواکیان در کتاب «راهی دیگر» اهداف آمریکا از این جنگ را تحلیل کرده و می‌گوید موقعیت خاورمیانه و خاکی که مرتباً جنگ‌سالاران اسلام‌گرا تولید می‌کند چالش مشخصی بود که آمریکا با این جنگ می‌خواست به آن جواب دهد. اما در ساختن «افغانستان جدید» و «خاورمیانه جدید» شکست خوردند. در سال ۲۰۰۱ بوش گفته بود: «تنها راه امنیت ملت ما تغییر مسیر خاورمیانه است» اما ۵ سال بعد در سال ۲۰۰۶

جمع‌بندی کرد: «سال‌ها تلاش کردیم برای استقرار صلح، ثبات به وجود آوریم. نه ثبات به دست آوردیم و نه صلح».

اکنون پس از ۱۸ سال جنگ با طالبان، آمریکا یک بار دیگر می‌خواهد با این گروه ارتجاعی به توافق برسد و شرطش این است که طالبان دست به عملیات نظامی و انتحاری علیه نیروهای آمریکایی و منافع آمریکا و متحدین آمریکا نزنند و اجازه عملیات ضد آمریکایی از خاک افغانستان را به القاعده و داعش ندهند. رژیم ترامپ حتی تظاهر به این نمی‌کند که با این توافق می‌خواهد کاری به نفع مردم افغانستان کند. این رژیم فرض را بر آن می‌گذارد که هر چه به نفع آمریکا باشد قاعدتاً به نفع مردم افغانستان و خاورمیانه و جهان هم هست!

موضع رژیم جمهوری اسلامی افغانستان در مورد مذاکرات صلح با طالبان

سران رژیم افغانستان مانند اشرف غنی و عبدالله عبدالله که اسلام‌گرایان «ائتلاف شمال» را در این رژیم نمایندگی می‌کنند خواهان شریک کردن طالبان در قدرت با حفظ چارچوب رژیم فعلی هستند. آن‌ها نگران هستند که توافق زلمای خلیل‌زاد با طالبان شامل قبول تغییر چارچوب رژیم فعلی و جایگزین کردن آن با «امارت اسلامی» طالبان باشد. هرچند خلیل‌زاد در مصاحبه با تلویزیون «طلوع» این را انکار کرد اما تأکید کرده است که برای آمریکا «اولویت» عبارتست از رسیدن به صلح با طالبان. سران رژیم افغانستان دائماً بر اهمیت برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ۲۸ سپتامبر تأکید می‌کنند و برگزاری آن را نمایش قدرت خود در مقابل طالبان می‌دانند. آنان مردم را فریب می‌دهند که اگر در این انتخابات شرکت نکنند دست طالبان قوی خواهد شد. اما در واقعیت، انتخابات برای آنان مکانیسمی است که سهم و گردش قدرت میان جنگ‌سالاران مرتجع مناطق مختلف افغانستان را تنظیم کرده و جایگاه تکنوکرات‌ها را در روغن‌کاری و اداره ماشین ستم و استثمارشان تعیین می‌کند. برای این مرتجعین «انتخابات» فقط همین معنا را دارد.

تا آنجا که به توده‌های مردم مربوط است مذاکرات آمریکا با طالبان و شیخ بازگشت طالبان به قدرت به شدت آنان و به‌ویژه جوانان را نگران کرده است. اما جنگ نیز مردم را خسته کرده است. مردم، صلح می‌خواهند. اما باید رک و راست به آنان یادآوری کرد هنگامی که نزدیک به ربع قرن پیش طالبان در صحنه ظاهر شد و آمریکا پشت آن‌ها را گرفت که به حکومت برسند بخشی از توده‌های مردم با این امید که جنگ تمام شود و جنگ‌سالاری در افغانستان پایان پذیرد از حکومت طالبان حمایت کردند. در اکتبر ۲۰۰۱ نیز عده‌ی زیادی از روشنفکران و مردم افغانستان و حتا گروهی از فمینیست‌های آمریکایی و برخی از نیروهای به‌اصطلاح «کمونیست» ایرانی (از جمله «حزب کمونیست کارگری» و رهبر آن منصور حکمت) از تجاوز آمریکا به افغانستان تحت عنوان لزوم سرنگونی طالبان و برچیده شدن اسلام‌گرایی حمایت کردند. اما رژیم‌ی که پس از سرنگونی طالبان در افغانستان شکل گرفت مرکب از همان جنگ‌سالاران اسلام‌گرا و ریش‌سفیدان قبایل پدرسالار بود که در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی در جنگ علیه ارتش شوروی شریک آمریکا بودند و زبان هر کس را که با دگم‌های مذهبی‌شان مخالفت می‌کرد می‌بریدند و سر از تن مخالفین سیاسی‌شان جدا می‌کردند. اختلاف این رژیم با طالبان صرفاً بر سر درجه غلظت دخالت دین در اداره امور جامعه است. نه «ائتلاف شمال» و نه تکنوکرات‌هایی مانند اشرف غنی و همپالگی‌هایش هرگز و به اندازه‌ی سرسوزن به ضرورت حیاتی جدایی دین از دولت برای آزادی مردم افغانستان اعتقاد ندارند و اساس حاکمیت خودشان را نیز بر قانون شریعت گذاشته‌اند. این رژیم در سال ۲۰۰۳ قانون اساسی تئوکراتیک (دین‌محور) را تصویب کرد - قانونی که حق مردانه و پدرسالاری بی‌رحم و ستمگرانه را به رسمیت می‌شناسد. این رژیم در سال ۲۰۰۹ قصد داشت قانونی مبنی بر «حق» شوهر در تجاوز به همسرش را تصویب کند. در سال ۲۰۱۴ تلاش کرد تا از طریق قانون دیگری مردانی که به بستگان زن خود تجاوز می‌کنند را از مجازات مبرا کند؛ و اکنون به دنبال «صلح با طالبان» و غلیظ‌تر کردن این وحشت‌آفرینی‌ها هستند.

باب آواکیان در سال ۲۰۰۶ در تحلیل از تجاوز آمریکا به افغانستان و عراق گفت: «اگر در مقابل آن‌چه باید بایستیم ایستادگی و مقاومت نکنیم یاد خواهیم گرفت آن را بپذیریم یا مجبورمان خواهند کرد که آن را بپذیریم. اگر انسان با جنایتی مبارزه نکند و ابزار مبارزه با آن را فراهم نکند و برای مقاومت در مقابل آن و ایجاد یک اپوزیسیون سیاسی گسترده تلاش نکند آن‌گاه نه‌تنها در مقابله با آن جنایت خیلی عقب می‌افتد بلکه در مقابله با جنایت‌هایی که پشت‌بند این خواهد آمد و در واقع از این طریق دارند برای آن‌ها زمینه‌چینی می‌کنند نیز عقب خواهد ماند.»^۴

جنگ افغانستان حاصل تضادهای برخاسته از دل نظام سرمایه‌داری جهانی و پاسخ‌هایی است که حاکمان امپریالیست به‌ویژه امپریالیسم آمریکا به این تضادها داده‌اند. این جنگ که چندین نسل از مردم افغانستان را کشتار و آواره کرده و حیاتشان را مملو از خوف و وحشت کرده بیان تمام‌نمای زمانه‌ای است که در آن به سر می‌بریم. شاید به جرأت بتوان گفت در یکی از آن لحظات نادر تاریخ قرار داریم که اگر مسیر جهان را عوض نکنیم در آینده شاهد وقایع وحشتناک‌تر و باورنکردنی‌تری خواهیم بود. تمام کردن جنگ ارتجاعی در افغانستان فقط از طریق تدارک و رشد و گسترش جنبشی برای انقلاب کمونیستی ممکن است. هر راه دیگری نه به «بهتر شدن اوضاع» بلکه به فجایع دیگری منتهی خواهد شد. باز کردن چنین راهی نه‌تنها ضروری بلکه کاملاً ممکن است و در مقایسه با ورشکستگی عریان همهٔ بیراهه‌های دیگر باید آن را در نگاه توده‌های مردم برجسته کرد. گام اول و ضروری در باز کردن این راه، تلاش برای شکل‌گیری یک دستهٔ پیشاهنگ کمونیست انقلابی بر مبنای کمونیسم نوین در افغانستان است. این دستهٔ پیشاهنگ می‌تواند و ضروری است که هم‌زمان بر روی دو جاده حرکت کند: جاده اول که امروز عمده و اصلی است کار سیاسی و ایدئولوژیک و سازماندهی است. جاده دوم عبارت است از تکامل تئوری و جهت‌گیری استراتژیک برای آغاز جنگ انقلابی در افغانستان با هدف استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین که یکی از

۴- آواکیان - راهی دیگر. صفحه ۷۶

وظایف اصلی‌اش ریشه‌کن کردن فئودالیسم در زیربنای اقتصادی و در روبنای سیاسی و ایدئولوژیک خواهد بود.

چالش انقلاب در افغانستان چالشی برای کل جنبش کمونیستی بین‌المللی است. زیرا آنچه افغانستان امروز را شکل داده و می‌دهد اساساً دینامیک‌های کلی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و نه صرفاً تضادها و نیروهای بومی افغانستان.

بخش دوم

دروغ بزرگ و
آغاز جنگ نیابتی جهادی

چهل سال پیش در دی ماه ۱۳۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹) جنگ افغانستان با تجاوز نظامی ارتش شوروی به آن کشور آغاز شد. این جنگ بخشی از رقابت و تنش میان دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی و متحدین آن‌ها بود که «جنگ سرد» نامیده می‌شد. دوره «جنگ سرد» که مملو از جنگ‌های نیابتی «گرم» در کشورهایمانند افغانستان و آنگولا و نیکاراگوئه و اتیوپی و... بود از دهه ۱۹۷۰ آغاز و تا سال ۱۹۸۸ ادامه یافت. در دوران «جنگ سرد» شوروی بزرگ‌ترین رقیب آمریکا در رقابت برای نفوذ در مستعمره‌ها و نیمه‌مستعمره‌های «جهان سوم» بود. هدف شوروی از اشغال نظامی محکم کردن رژیم وابسته به خود در افغانستان بود. با ورود ارتش شوروی به افغانستان، آمریکا آن را به نقطه عطفی در تشدید کیفی رقابت‌های امپریالیستی‌اش با شوروی تبدیل کرد و با تکیه بر بنیادگرایان اسلامی در افغانستان و کمک عربستان سعودی و پاکستان، شوروی را به تله جنگی فرساینده کشید. در آن زمان، برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا به کارتر نوشت: «الان زمان آن است که یک جنگ ویتنام به شوروی تقدیم کنیم». وی در سال ۱۹۹۸ در مصاحبه‌ای با نشریه فرانسوی «لو نوول آبزرواتور» اعتراف کرد: «ما... عامدانه احتمال مداخله روس‌ها را افزایش دادیم...». سیاست عامدانه آمریکا این بود که این جنگ را به شکل جنگ دینی و جهاد «اسلام علیه کفار کمونیست» پیش ببرد. یک ماه بعد از آغاز تجاوز شوروی، برژینسکی شخصاً به پاکستان رفت و در مرز افغانستان نزدیک گذرگاه خیبر به نیروهای جهادی گفت: «ما از باور عمیق شما به خدا آگاهیم و اطمینان داریم پیروز خواهید شد... چون هدف‌تان صحیح و خدا در کنار شماست». جیمی کارتر نیز در سال ۱۹۷۹ گفت حمله شوروی به افغانستان: «تلاش عامدانه‌ای توسط یک حکومت قدرتمند خدانشناس برای انقیاد مردم مستقل مسلمان است».

جنگ افغانستان نقطه عطفی در جنگ سرد و عاملی کلیدی در فروپاشی امپراتوری شوروی بود. ارتش شوروی پس از ۹ سال از افغانستان خارج شد اما آمریکا جنگ افغانستان را با اهدافی جدید ادامه داد و از اکتبر ۲۰۰۱ دست به اشغال نظامی مستقیم زد. بازیگران بومی و منطقه‌ای این جنگ کثیف، امثال

جنگ سالاران جهادی و قوماندان‌های وابسته به شوروی سابق و اسلام‌گرایان سلفی وابسته به عربستان و پاکستان و غیره، در ترکیب‌های ائتلافی و نقش‌های جدید ظاهر شدند و آنچه تغییر نیافت فقر و محنت و کشتار هوایی و زمینی خانمان‌سوز مردم افغانستان و آوارگی دائمی‌شان بود.

از زمان اتمام جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ تاکنون، جنگ افغانستان طولانی‌ترین جنگی است که کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی در رقابت با یکدیگر برای کنترل مستعمره‌ها و استثمار مردم جهان پیش برده‌اند. ویرانی و کشتار و آوارگی حاصل از این جنگ یکی از بزرگ‌ترین ادعانه‌های بشریت علیه نظام سرمایه‌داری است. اما مخرب‌تر و به جاماندنی‌تر از ویرانی و کشتار و آوارگی، دروغ بزرگی بود که این جنگ از همان ابتدا بر آن استوار شد و پرده‌ ضخیمی از ناآگاهی و تاریک‌اندیشی را بر ذهنیت جامعه کشید و به جرأت می‌توان گفت سلطه این دروغ تا همین امروز، بزرگ‌ترین مانع ذهنی در میان توده‌های مردم افغانستان در تشخیص چرایی این وضعیت و راه حل آن است. دروغ بزرگ، به یک کلام این بود که «شوروی یک کشور کمونیستی و تجاوز نظامی‌اش حاصل خصلت کمونیستی‌اش است».

این دروغ بزرگ بیش از هر کس مورد بهره‌برداری امپریالیسم آمریکا قرار گرفت تا بر کمونیسم و تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی خاک بپاشد و مانع از آن شود توده‌های مردم در افغانستان و نقاط دیگر جهان بفهمند که تنها راه نجات‌شان از ظلم و استثمار خردکننده، کمونیسم است و نه هیچ راه دیگر. آمریکا موفق شد انرژی مقاومت‌جویانه توده‌های مردم افغانستان را به مقدار زیادی به خدمت جنگ نیابتی خود با شوروی در آورد و با اتکا به طبقات فئودال و کلان سرمایه‌داران افغانستان و رؤسای عشایر و احزاب اسلام‌گرای پوسیده‌فکر و بیرحم که در صحنه سیاسی افغانستان ظاهر شده بودند خصلت جنگ را تعیین کند. آمریکا از این «جهاد مقدس» برای ایجاد یک اتحاد سیاسی - نظامی منطقه‌ای میان عربستان و پاکستان که دولت‌های وابسته به آمریکا بودند نیز استفاده کرد.

سوءاستفاده از این دروغ بزرگ منحصر به آمریکا و اسلام‌گرایان مرتجع

افغانستان و دولت‌های منطقه نبود. خود شوروی و رژیم وابسته‌اش و تمام احزاب و سازمان‌های رویزیونیست طرفدار شوروی در سراسر جهان (از جمله، حزب توده و سازمان فداییان اکثریت در ایران) ادعای دروغین و جعلی کمونیست و سوسیالیست بودن شوروی را برای پوشاندن ماهیت سرمایه‌داری-امپریالیستی شوروی استفاده کردند. آن‌ها گفتمانی با این مضمون راه انداختند که «چون شوروی سوسیالیستی است پس اشغال افغانستان توسط شوروی باز کردن جبهه مبارزه با امپریالیسم جهانی و مترادف با انترناسیونالیسم است». گفتمانی سراسر ریاکارانه و مردم‌فریبانه.

اما واقعیت شوروی چه بود؟ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پس از پیروزی انقلاب کمونیستی تحت رهبری لنین در روسیه به سال ۱۹۱۷، به وجود آمد و به مشعل‌رهایی‌بخش پرولتاریای جهان و نقطه امید همه خلق‌ها و ملت‌های تحت ستم که اشتیاق‌رهایی از انقیاد فئودالیسم و امپریالیسم را داشتند تبدیل شد. اما سوسیالیسم در این کشور دوام نیاورد و نزدیک به چهل سال پس از به وجود آمدن سوسیالیسم، یک عقب‌گرد وحشتناک در آن صورت گرفت و دولت و نظام سوسیالیستی سرنگون و سرمایه‌داری احیا شد. در نتیجه، شوروی به یک کشور سرمایه‌داری-امپریالیستی با همان خصالت و سیاست‌های مشابه قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی دیگر مانند آمریکا و ژاپن و بریتانیا و غیره تبدیل شد - با این تفاوت که به‌علت گذشته سوسیالیستی‌اش هنوز نام «سوسیالیسم» را با خود یدک می‌کشید تا این که در سال ۱۹۹۱ این نقاب سوسیالیستی را نیز کنار گذاشت. سرنگون شدن کمونیسم و سوسیالیسم در شوروی فاجعه بزرگی نه فقط برای کارگران و زحمتکشان خود شوروی بلکه برای کل بشریت بود. این عقب‌گرد فاجعه‌بار، جنبش کمونیستی بین‌المللی را در بحران فرو برد. اما چاره کار نه انکار بلکه به رسمیت شناختن این واقعیت وحشتناک، تحلیل علمی از علل این عقب‌گرد و یافتن راهی برای تداوم انقلاب‌های کمونیستی بود. این کاری بود که مائوتسه دون انجام داد و کمونیست‌های جهان را در تشخیص و فهم این مسأله، رهبری کرد و اعلام کرد که در شوروی یک گروه رویزیونیست (سوسیالیست در

حرف اما بورژوازی در عمل) قدرت را گرفته و سرمایه‌داری را احیا کرده و شوروی را به یک کشور «سوسیال امپریالیست» (سوسیالیست در حرف و امپریالیست در عمل) تبدیل کرده‌اند. بنابراین، هنگامی که شوروی به افغانستان تجاوز کرد دیگر یک کشور سوسیالیستی نبود.

با سرمایه‌داری شدن شوروی، اکثر احزاب و سازمان‌های کمونیست دنیا دو شاخه شدند. آن احزاب و سازمان‌هایی که حاضر نشدند ماهیت سرمایه‌داری شوروی را ببینند و از آن گسست کنند «روزیونیست» شدند و از طرف دیگر، یک جنبش کمونیستی نوین در جهان به وجود آمد.

پس از جنگ جهانی دوم افغانستان کمابیش به صورت کشوری «حائل» میان شوروی و غرب از هر دو طرف به رسمیت شناخته می‌شد. از سال ۱۳۴۲ (اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی) شوروی شروع به تعلیم و تسلیح نیروهای نظامی افغانستان کرد. افسران عمدتاً در شوروی تعلیم می‌دیدند. در سال ۱۹۷۰ (دهه ۱۳۵۰ شمسی) اقدام به ارسال مستشاران نظامی به آن کشور کرد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی (دهه ۱۳۵۰) «همزیستی مسالمت‌آمیز» شوروی با آمریکا به رقابت تبدیل شده بود. این دو ابرقدرت امپریالیستی و متحدینشان در سراسر جهان بر سر کسب مناطق نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی رقابت می‌کردند. هر کدام دیوانه‌وار به تقویت سلاح‌های هسته‌ای و غیر هسته‌ای‌شان روی آوردند و در تمام دنیا به صف‌آرایی در مقابل هم پرداختند و در هر آن جا که توانستند جنگ‌های «نیابتی» به راه انداختند.

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که در سال ۱۳۴۳ تاسیس شده و حامی شوروی بود در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ با تکیه بر افسران طرفدار شوروی از طریق کودتای نظامی به قدرت رسید. این واقعه به کودتای هفت ثور معروف شد {ثور نام ماه دوم بهار به زبان پشتون است} این حزب که در سال ۱۳۴۶ به دو شاخه «خلق» و «پرچم» منشعب شده بود (شاخه‌های مشابه «حزب توده» و «فداییان اکثریت» در ایران) طبقه سرمایه‌داران دولتی وابسته به امپریالیسم شوروی را در افغانستان نمایندگی می‌کرد. در مقابل کودتای هفت ثور، نیروهای سیاسی متفاوتی که در قطب‌های کاملاً متفاوت و متخاصم با یکدیگر

بودند شروع به مقاومت کردند. در یک قطب، نیروهای چپ افغانستان که ضد سلطه شوروی بوده و در انشعاب جنبش بین‌المللی کمونیستی سمت مائوتسه دون را گرفته بودند و شوروی را یک کشور سرمایه‌داری می‌دانستند و در قطب دیگر نیروهای اسلام‌گرا از شاخه‌های مختلف قومی و عشایر سنتی پدرسالار که با این رژیم مخالفت می‌کردند چون می‌خواستند «جامعه اسلامی» به وجود آورند. رژیم کودتا برای تثبیت خود دست به سرکوب گسترده زد. در عین حال که مدعی انجام اصلاحاتی «از بالا» به نفع زنان و دهقانان بود اما در عمل کار عمده‌اش دستگیری و شکنجه و اعدام مخالفین بود. این اقدامات انزجار و مخالفت را گسترش داد و خیلی زود مقاومت به سطح مبارزات مسلحانه تکامل یافت و موجودیت رژیم کودتا را به خطر انداخت به طوری که برای بقای خود کاملاً وابسته به ورود ارتش شوروی شد.

در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ شوروی برای کنترل اوضاع لشگرکشی به افغانستان را آغاز کرد و ۵ روز بعد ببرک کارمل رهبر حزب پرچم را به قدرت رساند. به گفته خود ببرک کارمل، رژیم کودتای هفت ثور (یعنی رفقای خودش در جناح حزب خلق) برای مقابله با شورش مردم یازده هزار نفر را اعدام کرده بود. ارتش شوروی مستقیماً در سرکوب شورش‌ها و دستگیری مخالفین شرکت می‌کرد زیرا ببرک کارمل به ارتش افغانستان اعتماد نداشت. کنترل اغلب نقاط کشور خیلی زود از دست حکومت و ارتش شوروی خارج شد. آمریکا به تقویت ارتجاعی‌ترین نیروهای جامعه افغانستان که مجاهدین افغان نامیده می‌شدند پرداخت. برنامه آن‌ها تحکیم و گسترش سنت‌های فئودالی و اسلامی به‌ویژه سنت‌های خشونت‌بار علیه زنان، ضدیت با علم و حمایت از رواج تاریک‌اندیشی دینی بود و برای مخالفین عقیدتی و سیاسی خود حکم مرگ بی‌چون و چرا صادر می‌کردند.

نیروهای کمونیست واقعی که هنوز کوچک و بی‌تجربه بودند و حزبی نداشتند به سرعت سرکوب شدند و فرصت نیافتند تا توده‌های مردم را در مقابل هر دو طرف ارتجاعی این جنگ و در جنگی واقعاً انقلابی سازمان دهند تا برای ایجاد جامعه‌ای کیفیتاً متفاوت از اهداف و افق دو طرف ارتجاعی جنگ مبارزه

کنند. آزادی نیروهای مترقی در پاسخ گفتن به ضرورت باز کردن چنین راهی نهفته بود و فقط به این ترتیب جنگی که با خصلت و بازیگران ارتجاعی آغاز شده بود می‌توانست تبدیل به جنگی با خصلت سیاسی و اجتماعی مترقی شده و با فرجامی کاملاً متفاوت تمام شود. اما این ضرورت پاسخ نگرفت. بسیاری از نیروهای «چپ» ضد شوروی خودفربانانه و مردم‌فربانانه خصلت ارتجاعی و امپریالیستی جنگ را تحت واژه مبهم «مقاومت» پنهان می‌کردند. متأسفانه برای نیروهای مترقی که در این جنگ فداکاری‌های عظیم کردند چیزی برجای نماند جز ادعای نام‌شان علیه فراکسیون‌های مختلف «مجاهدین» جهادگرا که به قدرت رسیدند و در جریان جنگ با شوروی در زمره آدم‌کشان و جنایت‌کاران درجه یک بودند (مانند احمدشاه مسعود و حکمتیار و...).

شوروی در سال ۱۹۸۸ تصمیم به خروج از افغانستان گرفت. دیگر آشکار شده بود که «جنگ سرد» را نه تنها در افغانستان بلکه در تمام نقاطی که با آمریکا درگیر در جنگ نیابتی بود (مانند، آنگولا و اتیوپی و غیره) به آمریکا باخته است و در خود شوروی بحران اقتصادی و سیاسی به اوج رسیده بود. در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ ارتش شوروی از افغانستان خارج شد.

جمع‌بندی از تاریخ جنگ چهل ساله افغانستان جوانب مختلف دارد اما مغز استخوان این جمع‌بندی افشای دروغ ضد کمونیستی بزرگی است که این جنگ بر آن استوار شد. معرفی تاریخ واقعی کمونیسم به توده‌های مردم این کشور وظیفه‌ای عاجل است. زیرا معرفی این تاریخ در واقع معرفی آینده‌ای است که نه تنها مطلوب بلکه ضروری و ممکن است. تاریخ کمونیسم جزء نادر تاریخ‌هایی است که آینده در گذشته آفریده شده است. به این علت و به‌ویژه امروز که جهان در تب و تاب تغییر است آگاهی به این تاریخ از اکسیژنی که تنفس می‌کنیم حیاتی‌تر است. آگاهی به تاریخ واقعی کمونیسم حق مردمی است که بیرحمانه محکوم به زندگی در جنگی دائمی شده‌اند. کوشش برای کشف و فراگیر کردن این تاریخ وظیفه درجه اول روشنفکرانی است که می‌خواهند سمت و سوی توده‌های تحت ستم و استثمار را بگیرند. انجام این وظیفه هرگز کار ساده‌ای نیست. چون جهل در مورد کمونیسم

نه فقط در افغانستان و ایران بلکه در سطح جهان نهادینه شده است. در چهل سال گذشته مردم خاورمیانه فقط جنگ‌های ویرانگر را تجربه نکرده‌اند بلکه آماج تزریقات ایدئولوژیک ضد کمونیستی و تاریکاندیشی دینی بی سابقه بوده‌اند. عملکرد ایدئولوژیک انواع رژیم‌های «جمهوری اسلامی» از ایران تا افغانستان و پاکستان به اسارت گرفتن اذهان توده‌های مردم از طریق شست و شوی مغزی آنان با ترکیب مسموم ضد کمونیسم و جنون مذهبی بوده است. این واقعیتی است که باید رک و صریح در مقابل کارگر و دهقان و روشنفکر - زن و مرد - گذاشت و آنان را فراخواند که جرأت کنند و جهل در مورد کمونیسم و تاریکاندیشی ضد علمی را درهم بشکنند. کارزاری به راه اندازیم تا کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» نوشته ریموند لوتا به هر خانه‌ای راه یابد و هر روشنفکری که واقعاً می‌خواهد جهان را عوض کند کتاب «گشایش‌ها» به قلم باب آواکیان که چکیده علم کمونیسم است را عمیقاً فراگرفته و مروجش شود.

بخش سوم

جهاد اسلامی در خدمت جنگ نیابتی آمریکا و
جنگ نیابتی آمریکا در خدمت جهاد اسلامی

همانطور که در بخش دوم گفتیم، چهل سال پیش هنگامی که دو بلوک امپریالیستی غرب (به رهبری آمریکا) و شرق (به رهبری شوروی) درگیر در رقابتی جهانی بودند، ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد. آمریکا تصمیم گرفت با تکیه بر بنیادگرایان اسلامی افغانستان (موسوم به مجاهدین) و تقویت «جنگ جهادی» آنان علیه شوروی به حرکت شوروی پاسخ گوید. در سال ۱۹۸۱ رونالد ریگان رئیس‌جمهور آمریکا شد. او جنگ افغانستان را جنگی علیه «امپراتوری شیطان» اعلام کرد و یک کارزار جهانی برای جلب و جذب و سازماندهی افراطی‌ترین ضد کمونیست‌های اسلام‌گرا به راه انداخت تا از همه جای دنیا برای «جهاد» علیه «امپراتوری شیطان» به افغانستان بیایند. نقش عربستان سعودی تأمین مالی این کارزار و گسترش جهالت دینی سازمان یافته از طریق ایجاد هزاران مکتب خانه و هابی‌گری و نقش پاکستان ایجاد اردوگاه‌های نظامی در مرز افغانستان برای تعلیم نظامی اسلام‌گرایان بود. سازمان سیا کل عملیات را رهبری می‌کرد.

توده‌های مردم از تجاوز ارتش شوروی متنفر بودند اما تنفر آنان از این اشغال خیلی زود به مجرای جنگ جهادی ارتجاعی و جنگ نیابتی امپریالیستم آمریکا علیه شوروی رانده شد. در نتیجه، خصلت کلی جنگ ضد شوروی، ترکیب درهم تنیده‌ای از جنگ ارتجاعی اسلام‌گرایان و جنگ نیابتی امپریالیستی شد. پای اسلام‌گرایان جهادی به هر جا رسید این خصلت را با بیرحمی بر مردم تحمیل کردند و هم زمان با رواج تاریخ‌اندیشی دینی ذهن آنان را نیز به اسارت گرفتند. آنان هر مخالفتی با دین‌مداری و ارزش‌ها و قوانین شریعت را سرکوب می‌کردند تا کاملاً روزنه‌های آگاهی توده‌های مردم را نسبت به ماهیت طرفین این جنگ که مقاومت توده‌ها علیه اشغالگران شوروی را تبدیل به ذخیره اهداف ارتجاعی خود کرده بودند ببندند و به این ترتیب آنان را گوشت دم توپ بی‌چون و چرای جهاد اسلامی ارتجاعی و جنگ نیابتی امپریالیسم آمریکا کنند.

نیروهای سیاسی دیگر مانند جریان «شعله» که باید منافع واقعی توده‌های مردم افغانستان را نمایندگی و بیان می‌کردند نتوانستند ماهیت ارتجاعی و نیابتی امپریالیستی این جنگ به اصطلاح «مقاومت» را ببینند و برای مردم روشن کنند

که منافع کوتاه مدت و درازمدت شان و نجات افغانستان نه در این جنگ بلکه در جنگی کاملاً و بنیاداً متفاوت با هدف ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک نوین و سوسیالیستی است. این که شوروی در اذهان عامه «کمونیست و سوسیالیست» دانسته می‌شد و جنگ سالاران جهادی و آمریکا آب به آسیاب این دروغ بزرگ می‌ریختند، این که دولت سوسیالیستی چین نیز پیش از این سرنگون شده و سرمایه‌داری در آن کشور احیاء شده بود، اعتماد به نفس و توان نیروهای چپ و سکولار افغانستان را به شدت تضعیف می‌کرد. بسیاری از آنان تبدیل به بخشی از صحنه جنگ جهادی اسلام‌گرایان شدند و با نام گذاری غیر واقعی بر این جنگ مانند «جنگ مقاومت ملی» فاجعه رفتن به زیر پرچم جهاد اسلامی را توجیه کردند. با این وجود، در بسیاری از جبهه‌های جنگ به دست قوماندان‌های جهادی به قتل رسیدند. به قتل رسیدن مبارزین سیاسی و نظامی چپ و سکولار - به ویژه نیروهای موسوم به «شعله» - توسط نیروهای دو طرف این جنگ ارتجاعی (یعنی طرف رژیم خلق و پرچم و ارتش شوروی و طرف جنگ سالاران جهادی به رهبری گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، ربانی و غیره) یکی از شاخص‌های تعیین کننده خصلت این جنگ ارتجاعی اسلامی و نیابتی امپریالیستی بود.

در طول ده سال اشغال فعال افغانستان توسط شوروی، آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی، این کشور را پر از انواع سلاح‌های مرگبار و دلار کردند. جنگ سالاران دریافت کننده این «هدایا» عبارت بودند از: احمدشاه مسعود، قوماندان جماعت اسلامی از ملیت تاجیک (که پس از سقوط رژیم وابسته به شوروی در سال ۱۹۹۲ وزیر دفاع حکومت اسلام‌گرای جدید شد)، گلبدین حکمتیار، اسلام‌گرای پشتون و کاندیدای سازمان جاسوسی آی.اس.آی^۱ پاکستان برای کسب قدرت در افغانستان و برهان‌الدین ربانی که در سال ۱۹۹۲ اولین رئیس‌جمهور رژیم اسلام‌گرای افغانستان شد. این جنگ سالاران، در مناطق تحت سلطه نظامی شان، قوانین شریعت را جاری کرده و با استفاده از قوانین شریعت، مالکیت بر املاک و انحصار بر معادن و کشت خشخاش را از آن

خود کردند. از یک طرف نظام فئودالی را تقویت کردند و از طرف دیگر، از طریق استخراج و صادرات فلزات گرانبها و تجارت مواد مخدر به بازار جهانی سرمایه‌داری وصل شدند. در مناطق تحت سلطهٔ اینان، اکثریت دهقانان فقیر یا بی‌زمین بودند که ۶۵ تا ۸۵ درصد از محصولات خود را به عنوان اجاره به ملاکین می‌دادند. این اجاره‌بها در زمین‌های کشت خشخاش می‌توانست از این هم بیشتر باشد.^۲ علاوه بر اجاره بهای معمول، نزدیک به ۲۰ درصد خمس اسلامی نیز از دهقانان بیرون می‌کشیدند. رژیم وابسته به شوروی سعی کرده بود اصلاحاتی از بالا انجام دهد و زمین‌هایی را میان دهقانان تقسیم کند. اما خیلی زود از این اقدام عقب نشست و سعی کرد حاکمیت خود را در اتحاد با عشایر و ملاکین فئودال تضمین کند. برخی از جنگ‌سالاران جهادی پیشاپیش از فئودال‌های محلی بودند یا این که تحت‌الحمایه فئودال‌های محلی قرار داشتند. اما اغلب آنان، به فاصلهٔ چند سال پس از آغاز جنگ جهادی، با دست انداختن بر املاک و ثروت خانواده‌هایی که فرار کرده بودند یا زیر سرنیزهٔ اینان مجبور به دست کشیدن از املاک خود شده بودند، تبدیل به ملاکان بزرگ شدند. به طور کلی، جنگ‌سالاران تمام مناطق افغانستان نمایندهٔ طبقه‌ای ارتجاعی بودند که به اشکال بیرحمانه و نزدیک به برده‌گی اهالی روستا را استثمار می‌کردند و طی این جنگ و در رابطه با اجرایی کردن این جنگ نیابتی برای امپریالیست‌های آمریکایی و قدرت‌های غربی، تبدیل به کلان سرمایه‌داران وابسته به غرب نیز شدند.

نقش پاکستان و عربستان و ترویج اسلام‌گرایی

با اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی در دسامبر سال ۱۹۷۹ (چهل سال پیش) ارتش و سازمان امنیت پاکستان تبدیل به جبههٔ مهمی در «جنگ سرد» شدند. در پاکستان رژیم اسلام‌گرای ژنرال ضیاء‌الحق از طریق کودتا به قدرت رسیده بود و برای تحکیم خود نیاز به رشد و تقویت اسلام‌گرایی داشت. عربستان سعودی نیز نیاز داشت تا جریان اسلام‌گرایان وهابی داخل عربستان را

که تهدیدی برای موجودیت پادشاهی عربستان شده بودند به خارج از مرزهای عربستان براند تا در جایی دیگر پروژه اسلام‌گرایی و هابی خود را آزمایش کنند. این دو کشور با تأیید و طرح آمریکا به تقویت نیروهای بنیادگرای اسلامی در پاکستان، افغانستان، کشمیر و هند پرداختند. اسامه بن لادن به عنوان عامل اجرایی این طرح بین‌المللی به افغانستان رفت. حمایت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ غربی موجب رشد تصاعدی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا شد. بدون این حمایت مجاهدین افغانستان هرگز قادر به پیروز شدن بر ارتش شوروی نبودند و ده‌ها هزار طلبه طالب در پاکستان در مدارس دینی تعلیم نمی‌یافتند. امپریالیسم آمریکا با چنین سیاستی به ضرورت تحکیم سلطه سیاسی و اقتصادی‌اش بر خاورمیانه پاسخ داد و افغانستان و ایران و خاورمیانه دهشتناکی را که می‌بینیم به وجود آورد.

سقوط رژیم وابسته به شوروی، آغاز جنگ داخلی میان جنگ‌سالاران جهادی، ظهور طالبان

ارتش شوروی در این جنگ شکست خورد و در بهمن ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) از افغانستان خارج شد. نجیب‌الله آخرین رئیس‌جمهور وابسته به شوروی تا سال ۱۳۷۱ در قدرت ماند و خواهان «مصالحه ملی» با اسلام‌گرایان شد. در راستای این سیاست، وی نام حزب حاکم را از «پرچم» به «حزب وطن» و نام رژیمش را از جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تغییر داد و «احترام به دین مقدس اسلام» را برای دولت الزامی کرد. اتحاد با اسلام‌گرایان، سیاست تازه‌ای بود که شوروی به احزاب و رژیم‌های تحت‌الحمایه‌اش در خاورمیانه دیکته کرد زیرا به این نتیجه رسیده بود که اسلام‌گرایی یک خصلت پابرجای صحنه خاورمیانه شده است و تلاش کرد مانند آمریکا وارد بازی استفاده از «کارت اسلام‌گرایی» شود. در ایران، حزب توده برای ایجاد فصل مشترک و اتحاد با رژیم اسلامی، همکاری نزدیکی با سازمان‌های اطلاعاتی آن برقرار کرد تا در سرکوب مخالفین رژیم جمهوری اسلامی به آن یاری برساند. طبق گفته محمدعلی عمویی از رهبران قدیمی حزب توده، این حزب «در سال‌های اول

انقلاب ارتباط خوب و مؤثری با سازمان‌های اطلاعاتی و قضایی ایران داشت». (رجوع کنید به «مصاحبه تاریخ ایرانی با محمدعلی عمویی» ۲۰۱۲). با وساطت جمهوری اسلامی ایران و کمک رژیم نجیب‌الله، نیروهای شیعه افغانستان «حزب وحدت اسلامی» را درست کردند. یک سال پیش از خروج قوای شوروی، میان احمدشاه مسعود (جنگ‌سالار شمال افغانستان) و ارتش شوروی و رژیم کابل، آتش‌بس شد. اما با فروپاشی شوروی ادامه سیاست «مصالحه ملی» نجیب‌الله غیر ممکن گردید. بالاخره، این رژیم در سال ۱۳۷۱ (آوریل ۱۹۹۲) سرنگون شد و ائتلافی از احزاب جهادی که «حکومت موقت» تشکیل داده بودند بر جای آن نشست. اما خیلی زود میان این احزاب اسلام‌گرا جنگ خانگی آغاز شد. گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که از سوی سازمان امنیت پاکستان مأموریت داشت تمام قدرت را به دست آورد کابل را بمباران کرد. بیرون از کابل نیز نظم و قانون درهم ریخته بود و میلیشیای جنگ‌سالاران راه‌ها را بسته و روستاها را چپاول می‌کردند. در بحبوحه این جنگ خانگی و خشم و استیصال فزاینده مردم، گروهی به نام طالبان در قندهار سر بلند کرد و با اعلام این که هدفش از بین بردن جنگ‌سالاری و برقراری امنیت می‌باشد، محبوبیت زیادی کسب کرد. اسامه بن لادن، رهبر القاعده که در سودان به سر می‌برد، به سرعت با پول و اسلحه خود را به قندهار رساند و گروه طالبان را که فاقد سازماندهی و ساختار منظم بود نظم داد. بسیاری از طلبه‌های مدارس وهابی مستقر در پاکستان، عده‌ای از مزدوران رژیم نجیب‌الله و جنگ‌سالاران احزاب اسلامی دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. در نهایت، پاکستان طبق نظر آمریکا حمایت از گلبدین حکمتیار را کنار گذاشت و به حمایت از طالبان روی آورد. جنگ‌سالاران جهادی احمدشاه مسعود (موسوم به «ائتلاف شمال») و دیگران مدتی جنگیدند اما در سال ۱۹۹۶ مجبور به ترک کابل شدند و طالبان قدرت را در کابل گرفت.

به قدرت رسیدن طالبان و زالمای خلیل‌زاد - مامور کمپانی‌های نفت خوار

از آغاز جنگ افغانستان در سال ۱۹۷۹، زالمای خلیل‌زاد از مقامات مهم امنیت ملی دولت آمریکا در رابطه با جنگ افغانستان بود. او از اعضای ارشد گروه

نومحافظه کاران حزب جمهوری خواه آمریکا، در دوره ریاست جمهوری بوش از طراحان حمله به عراق، سرنگونی رژیم صدام حسین و به قدرت رساندن بنیادگرایان شیعه در آن کشور بود. بین سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ رئیس پروژه ای کلیدی در موسسه راهبردی رند^۳ - وابسته به پنتاگون بود. وی همچنین مشاور ارشد کمپانی های نفتی آمریکایی مانند یونوکال و هالی برتون و طراح پروژه خط لوله گاز از ترکمنستان به افغانستان و پاکستان تا آب های آزاد بود. در سال ۱۹۹۷ در هتلی در تکزاس این پروژه چند میلیارد دلاری را با رهبران طالبان که با هواپیماهای خصوصی شرکت های نفتی آمریکا به تکزاس آورده شده بودند در میان گذاشت و ۱۷ اکتبر ۱۹۹۶ نوشت: «طالبان از آن نوع بنیادگرایی ضد آمریکایی که در ایران حاکم است نیستند. ما باید ... آن ها را به رسمیت شناخته و کمک های بشردوستانه کنیم و جامعه بین المللی را برای بازسازی اقتصادی آن کشور تشویق کنیم.»

انتظار آمریکا از طالبان این بود که افغانستان را برای کشیدن خط لوله گاز از جمهوری های آسیای جدا شده از شوروی سابق «امن» کند. آمریکا خوب می دانست هدف طالبان برقراری یکی از وحشیانه ترین حکومت های افراطی دینمدار است اما اگر چنین حکومتی می توانست افغانستان را برای سرمایه گذاری های بین المللی نفت خواران آمریکایی «امن» کند، برایشان عین «دموکراسی» است. طالبان حکومت اسلامی فاشیستی هولناکی را برقرار کرد. سنگسار زنان، قطع دست و پای به اصطلاح «مجرمین»، بمب گذاری در آثار باستانی و از بین بردن میراث فرهنگی افغانستان، نابود کردن ساختارهای آموزش و منع دختران از رفتن به مدرسه و تنبیه معلمانی که آموزش مدرن به کودکان می دادند فقط گوشه ای از کارنامه تاریک و پوسیده و خونین اینان بوده است.

چرخش ضد طالبان

اما هیچ یک از این ها برای آمریکا مهم نبود. مهم این بود که رژیم طالبان نه تنها نتوانست افغانستان را «امن» کند بلکه پایگاه رشد اسلام گرایی ضد آمریکایی

شد. بمب‌گذاری‌ها در سفارت‌های کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ بیان‌گر این بود که بنیادگرایان اسلامی که از دست آمریکا نان خورده بودند دارند دستش را گاز می‌گیرند. آمریکا تصمیم گرفت طالبان را سرنگون کند و شروع به حمایت مخفی از جنگ‌سالاران جهادی «ائتلاف شمال» کرد که درگیر جنگ با طالبان بودند. بالاخره آمریکا عملیات تروریستی القاعده در نیویورک در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ را بهانه کرده و به افغانستان حمله کرد در حالی که از ۵ ماه پیش از یازده سپتامبر نقشه این حمله روی میز جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود.^۴

علاوه بر به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران، جنگ افغانستان از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ اسلام‌گرایی را به طرز بی‌سابقه‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش داد. این نیروها به شاخه‌ها و انواع مختلف تقسیم شده و مانند حریق رشد کرده و تبدیل به چالش‌گر عمده آمریکا در این مناطق شدند. بنیادگرایان اسلامی از جمهوری اسلامی ایران و مجاهدین افغانستان تا طالبان و داعش، شاخه‌های متنوع از این روند هستند و جملگی در تحمیل حکومت دینمدار، تفسیر بنیادگرایانه و منطبق بر نص قرآن به عنوان قانون و ایدئولوژی جامعه، مشترک‌اند. پدرسالاری افراطی و گد‌های اخلاقی هزار سال پیش، وضع قوانین جداگانه و نابرابر برای زنان و پیروان ادیان دیگر، تضمین سلطه مردان خانواده بر زنان، حمله به پیروان مذاهب دیگر و به ویژه حملات مرگبار به کمونیست‌ها، آت‌نیست‌ها و سکولارها، ایجاد رعب و وحشت جمعی و مثله کردن بدن به عنوان تنبیه و کیفر قضایی، مرگ به اتهام عدول از قوانین اسلامی در زمره آیین‌های الهی و قوانین اینان است. امروزه، بنیادگرایان اسلامی به تضاد با قدرت‌های امپریالیستی رسیده‌اند ولی هرگز در تضاد با نظام سرمایه‌داری امپریالیستی نبوده‌اند و پایه طبقاتی شان فئودال‌ها و سرمایه‌داران کلان وابسته به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است.

بخش چهارم

آمریکا برای «نجات» زنان،
افغانستان را اشغال کرد؟!!

در روز «شکرگزاری» که هر سال در ماه نوامبر در آمریکای شمالی برگزار می‌شود، رئیس‌جمهور آمریکا دونالد ترامپ به پایگاه نظامی آمریکا در افغانستان (پایگاه بگرام) رفت و «خبر خوش از سرگیری مذاکرات با طالبان» را داد. روز مناسبی برای اعلام این «خبر خوش» بود. چون روز «شکرگزاری» نماد کراهت و شناعت و بیرحمی امپریالیسم آمریکا است. روز پیروزی مهاجرین سفید اروپایی بر بومیان آن سرزمین. نماد شکل‌گیری آمریکا از طریق نسل‌کشی بومیان و دزدیدن سرزمین‌هایشان.

آمریکا و طالبان جنایت‌کاران شروری هستند که دادستان کل دیوان کیفری بین‌المللی لاهه، فاتو بن سوتا می‌گوید اطلاعات و شواهدی موجود است مبنی بر این که «ارتش ایالات متحده آمریکا در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ علیه بازداشت‌شدگان در افغانستان و مناطق دیگر مرتکب شکنجه، رفتار بیرحمانه، لگدمال کردن کرامت شخصی، تجاوز و خشونت جنسی شده است... طالبان و دیگر نیروهای مسلح از سال ۲۰۰۹ به این سو نزدیک به ۱۷ هزار غیر نظامی افغانستانی را کشته‌اند. از جمله ۷۰۰۰ قتل نشانه‌گیری شده مرتکب شده‌اند و نیروهای امنیتی دولت افغانستان نیز مظنون به شکنجه زندانی‌ها در زندان‌ها و دیگر مراکز حبس دولتی هستند.» زلمای خلیل‌زاد که بی‌وقفه در سفر و معامله و مذاکره است تا طالبان را به قدرت بازگرداند (و همراه با رهبران طالبان باید به عنوان جنایت‌کار جنگی محاکمه شود) در سال ۲۰۰۱ هنگامی که جورج بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا تصمیم به جنگ برای اشغال افغانستان و بیرون راندن طالبان از قدرت گرفت از اعضای ارشد گروه نومحافظه‌کاران حزب جمهوری‌خواه آمریکا که کابینه بوش را تشکیل می‌دادند بود. اما پیش از آن در سال ۱۹۹۶ برای توجیه سیاست آمریکا در به قدرت رساندن طالبان نوشته بود: «طالبان از آن نوع بنیادگرایی ضد آمریکایی که در ایران حاکم است نیستند. ما باید... آن‌ها را به رسمیت شناخته و کمک‌های بشردوستانه کنیم.»

رابطه «عشق و نفرت» میان آمریکا و طالبان آینه تمام‌نمای رابطه‌ای است که امپریالیسم و اسلام‌گرایان در خاورمیانه داشته‌اند و مردمان این منطقه را در

منگنه جنگ و صلح خود له و لگدمال کرده‌اند. این رابطه بیان بارز و برجسته واقعیتی است که باب آوایان آن را چنین صورت بندی کرد: امپریالیست‌ها و اسلام‌گرایان دو نیروی تاریخی منسوخ و پوسیده‌اند که باید سرنگون شوند، این دو در عین حال که با هم تضاد دارند یکدیگر را تقویت می‌کنند و هر شکل از همسویی با یکی آن دیگری را تقویت خواهد کرد.

آمریکا با اشغال افغانستان، طالبان را از قدرت راند و رژیم کنونی افغانستان را به جایش نشانده. ائتلافی از نیروهای بنیادگرای اسلامی طرفدار آمریکا، تکنوکرات‌های پرورش‌یافته در مراکز مالی و اندیشکده‌های آمریکا، شبه نظامیان ارتجاعی و دلالان قدرت. آمریکا نام این اشغال‌گری بیرحمانه را «جنگ علیه تروریسم» گذاشت و صورتک «نجات زنان افغانستان از دست طالبان» را بر چهره‌اش نهاد تا آن را به عنوان یک «جنگ عادلانه» جلوه دهد. اما هدف آمریکا از اشغال افغانستان (و عراق در سال ۲۰۰۳) جواب به ضرورت‌های حفظ امپراتوری‌اش در این منطقه بود. آمریکا از این واقعیت که این‌ها به واقع تروریست و زن‌ستیز هستند صرفاً به عنوان پوشش عوام‌فریبانه استفاده کرد. زن رئیس‌جمهور آمریکا (لورا بوش) در مورد زنان افغانستان و رنج‌های آنان سخنرانی کرد و جنایت‌کاران جنگی کابینه بوش (امثال دونالد رامسفلد و دیک چنی و کولین پاول) یکی پس از دیگری در رسانه‌ها ژست «فمینیستی» گرفته و اعلام کردند دفاع از زنان افغانستان و حقوقشان «یکی از اهداف این جنگ» است.

فمینیست‌های قلابی و کمونیست‌های جعلی از حمله آمریکا به افغانستان حمایت کردند

جریان‌های رویزیونیست یا کمونیست دروغین (مثل حزب کمونیست کارگری به رهبری منصور حکمت) و فمینیست‌های بورژوا در آمریکا از این تجاوز نظامی حمایت کردند و اشغال افغانستان توسط ارتش آمریکا را به نفع زنان دانستند. حتی برخی زنان فمینیست و هنرمند مترقی (مانند ایوانسلر) نیز بدون توجه به ماهیت امپریالیسم آمریکا

نامه‌ای خطاب به جورج بوش را در ۲۴ ماه مه ۲۰۰۲ امضاء کردند و ابراز امیدواری کردند که شاید این جنگ امپریالیستی تجاوزکارانه، زنان افغانستان را از اسارت بنیادگرایان اسلامی رها کند.

مواضع کمونیست‌های جعلی و فمینیست‌های بورژوا را مقایسه کنید با مواضع کمونیست‌های انترناسیونالیست در آمریکا. باب آواکیان می‌گوید: «هیچ آدم خوبی نمی‌تواند از جهادی‌های مرتجع اسلام‌گرا حمایت کند... یکی از مشخصات این جهادی‌ها، روابط وحشتناک پدرسالارانه آن‌ها است. در خدمت به چنین روابط وحشیانه و ستمگرانه‌ای است که جهادی‌ها غیر نظامیان را بی‌شرمانه کشتار می‌کنند. نمی‌شود نیت خوب داشت و با این نیروها هم‌ذات‌پنداری و از آن‌ها دفاع کرد. در گوشه و کنار دنیا هستند کسانی که اسم خودشان را چپ یا حتی کمونیست و مائوئیست می‌گذارند و اصرار دارند این‌ها ضد امپریالیست‌اند و مبارزه‌شان ضد امپریالیستی است... ولی واقعیت این است که این جهادی‌ها هر چند ممکن است ضد آمریکا مبارزه کنند ولی نماینده چیزی مثبت و متریقی نیستند، انقلابی بودن که جای خود دارد. این‌ها هر جا قدرت را به دست گرفته‌اند حکومتی وحشی و ستمگر برقرار کرده‌اند... این مسئله به خصوص با توجه به انگلی بودن جامعه آمریکا، وضعیت پیچیده‌ای درست کرده. بخش‌های زیادی از مردم آمریکا، خصوصاً در بین قشرهای میانی، از غنائم حاصل از سلطه و غارت امپریالیستی دنیا سهم می‌برند. در نتیجه، وقتی که دولت آمریکا روی جنایات نیروهای بنیادگرای اسلامی انگشت می‌گذارد، گرایش همراهی با جنگ آمریکا علیه این نیروها در مردم تقویت می‌شود، یعنی با دولت خودی سمت‌گیری می‌کنند یا لاقبل با آن مخالفت جدی نمی‌کنند... بله، بنیادگرایان اسلامی که با امپریالیست‌ها مخالفت می‌کنند مزخرف‌اند و گزینه مثبتی پیش نمی‌گذارند. ولی این مسئله، جنگ‌هایی را که حکومت آمریکا برای حفظ و گسترش امپراتوری‌اش پیش می‌برد را تبدیل به جنگ عادلانه نمی‌کند. این وضعیت دیگر زیاده از حد طولانی شده و باید مستقیماً و عمیقاً به چالش کشیده شود. این‌ها جنگ‌های امپراتوری‌اند. ناعادلانه‌اند. این جنگ‌ها با تسلیحات

کشتار جمعی پیش برده می‌شوند. کرور کرور مردم غیر نظامی را می‌کشند. برای کمک به پیشبرد این جنگ‌ها، مردم را شکنجه می‌دهند. باید مقابل‌شان ایستاد؛ محکم هم ایستاد. ... مردم باید ماهیت جنگ‌هایی که حکومت خودی پیش می‌برد را بفهمند. بفهمند که چرا مقابلهٔ فعال با این جنگ‌ها مهم است. حتی اگر نمی‌شود و نباید در این جنگ از طرف مقابل دفاع کرد، کماکان رویکرد کلی ما باید این باشد که از شکست حکومت خودی در این جنگ استقبال کنیم. باید از شکست امپریالیست‌ها استقبال کنیم. اولاً به خاطر این که جنگ‌های‌شان ناعادلانه است، حتی اگر طرف مقابل‌شان ناحق باشد. ثانیاً، هرکدام از این شکست‌ها، سیستم و طبقهٔ حاکمه‌اش را تضعیف می‌کند و آن دوره‌ای را که مردم بتوانند واقعاً آن را به زیر بکشند و سیستمی رهایی‌بخش را به جای آن بگذارند، نزدیک‌تر می‌کند.» (باب آواکیان. کمونیسم نوین. فصل «انترناسیونالیسم - شکست طلبی انقلابی»)

«... برهم زدن این وضعیت در کل جهان اهمیت عظیمی دارد. باید در مقابل هر دو منسوخ و قوهٔ محرکه موجود، انقلاب کمونیستی را به عنوان یک گزینهٔ رهایی‌بخش رادیکال بگذاریم. این کار صرفاً جزئی از مسئولیت انترناسیونالیستی ما است اما بخش مهمی از آن است.» (باب آواکیان. کمونیسم نوین. فصل «انترناسیونالیسم راهی دیگر پیش می‌گذارد»)

۱- A NATION CHALLENGED: SHAPING OPINION; First Lady to Speak About Afghan Women," New York Times, November ۲۰۰۱, ۱۶.

۲- Appeal to George W. Bush, President of The United States," Equality Now, May ۲۰۰۲, ۲۴

بخش پنجم

رویزیونیست‌ها و اسلام‌گرایان!

امپریالیسم آمریکا همواره عملیات تجاوز و اشغال نظامی، نفوذ و سلطه‌اش در کشورهای مختلف را با تکیه بر «متحدین محلی» اش به پیش برده است و برای یافتن این «متحدین» همیشه ارتجاعی‌ترین و بیرحم‌ترین نیروهای سیاسی هر کشور را رصد کرده: از نظامیان شیلی و گواتمالا تا شبه‌نظامیان موسوم به «کنترا» در نیکاراگوئه. و از آن‌ها برای نابود کردن نیروهایی که سد راه خود تشخیص داده، استفاده کرده است. در این میان افغانستان یکی از عجیب‌ترین و تبه‌کارانه‌ترین فصول جنایت‌های این قدرت امپریالیستی را رقم می‌زند. شریل برنارد کارمند اندیشکده نظامی/امنیتی «رند» وابسته به دولت آمریکا و متخصص امور افغانستان و همسر زالمای خلیل‌زاد، اقرار می‌کند که آمریکا برای شکست دادن ارتش شوروی، آگاهانه تصمیم گرفت تاریخ‌اندیش‌ترین و جنایت‌کارترین نیروهای افغانستان را پیدا کرده و به جان روس‌ها (در واقع به جان مردم افغانستان) بباندازد. او می‌گوید: «ما دقیقاً می‌دانستیم این‌ها کیستند و تشکلاتشان چگونه است. ... ما به آن‌ها اجازه دادیم که میانه‌روها را از میان بردارند و بکشند. علت این که امروز در افغانستان ما افراد میانه رو نمی‌توانیم پیدا کنیم این است که به دیوانه‌ها اجازه دادیم همه آن‌ها را بکشند. آن‌ها چپی‌ها، میانه‌روها و متزلزلین را کشتند. همه آن‌ها در دهه ۱۹۸۰ کشته شدند»^۲

آن‌ها که بر این باورند کار آمریکا در جهان توزیع «دموکراسی» است، خوب است به واقعیت‌هایی که از دهان نمایندگان آمریکا بیرون می‌آید کمی فکر کنند! حکام آمریکا قشری از طبقه سرمایه‌داران اند که فارغ از جناح‌بندی‌هایشان دارای یک هسته مستحکم ایدئولوژیک هستند و عمیقاً باور دارند که آمریکا نماینده بهترین‌ها در جهان است و هر مخالفتی با آن «شیطانی» است و به هر

۱- خلیل‌زاد از کارگزاران عالی‌رتبه حکومت آمریکا و از اعضای راست‌ترین جناح حزب جمهوری‌خواه در به قدرت رساندن طالبان در سال ۱۹۹۶ نقش عمده داشت و امروز نیز با کوشش و پشتکار ادغام طالبان در حکومت فعلی افغانستان را دنبال می‌کند.

2- Stone, Oliver and Peter Kuznick (2013) *The Untold History of the United States*. Gallery Books New York P: 461

Hannah Gurman (2013) *Hearts and Minds A people's history of counter interagency*. The New Press p196

ترتیب باید «محو» شود.

جنگ افغانستان بخشی از جهان‌گشایی‌های امپراتوری آمریکا و تلاش برای احیای موقعیت ابرقدرتی‌اش در میان قدرت‌های امپریالیستی بود. اما هر چه بیشتر تلاش کرد، بیشتر خاک افغانستان را مستعد تولید جنگ‌سالاران اسلام‌گرا کرد و بالاخره باتلاقی ساخت که خودش نیز در آن گیر کرد و برای خشک کردن این باتلاق دست به جنگ‌های دیگر زد اما همان نتیجه را گرفت. به قول رفیق آواکیان «امپریالیست‌ها در تجاوز و اشغال خیره‌اند. اما بعد از آن در باتلاق گیر می‌کنند و همه علیه‌شان شورش می‌کنند و قادر به تأمین «نظم» و تحمیل تغییرات از بالا طبق منافع خودشان نیستند.»^۳

یک جنبه از تبدیل شدن جمهوری اسلامی ایران به قدرتی در عراق و افغانستان کاملاً مربوط به سیاست آمریکا بود. با گیر کردن آمریکا در باتلاق عراق و افغانستان، در هیئت حاکمه آمریکا بحث‌هایی شروع شد که به تجربه بیرون کشیدنشان از ویتنام اشاره می‌کردند و این که نیکسون توانست با «عادی کردن روابط با چین» آمریکا را با هزینه «ژئواستراتژیک» کمتری از ویتنام بیرون بکشد. با این تفکر، هیئت حاکمه آمریکا در آن زمان راه حل را در «عادی کردن روابط» با جمهوری اسلامی ایران به جای گسترش جنگ عراق و افغانستان به ایران دید. رژیم ایران و به طور مشخص سپاه قدس به فرماندهی قاسم سلیمانی در سرنگون کردن طالبان کمک‌های بسیاری به آمریکا کرد و در عراق، ارتش آمریکا کارزار بعث‌زدایی را با کمک وی پیش برد.

مذاکره کنونی آمریکا با طالبان، بخشی از سیاست ترامپ برای بیرون کشیدن آمریکا از باتلاق خاورمیانه است. اما برای آمریکا راه برون‌رفت ساده‌ای وجود ندارد. زیرا پیشاپیش در نتیجه سیاست‌هایش، تضادهای نه فقط در این منطقه بلکه ورای آن حادث شده‌اند و حادث‌تر نیز خواهند شد هر چند الزاماً اوضاع در یک خط مستقیم حرکت نخواهد کرد بلکه بیشتر به شکل پیچ و خم و به شکل حرکت موج‌وار پیش خواهد رفت.^۴

۳- آواکیان، باب (۱۳۹۵) راهی دیگر. ترجمه منیر امیری. نشر آتش. ص ۱۰

۴- همان ص ۱۸

اسلام‌گرایان «مترقی» و «ملی»

در این میان، فاجعهٔ دردناک دیگر آن است که بخش مهمی از نیروهای چپ جهان، حتا جریان‌هایی که خود را «کمونیست»، «مارکسیست-لنینیست» و «مائوئیست» می‌خوانند، نیروهای اسلام‌گرا را به علت تنازعاتشان با آمریکا، جریاناتی «مترقی» می‌دانند! در شرایطی که حتا کارمند اندیشکدهٔ نظامی/امنیتی رند هم می‌داند اسلام‌گرایان چه موجوداتی هستند برخی نیروهای «چپ» با توسل به تئوری‌پردازی‌های رویزیونیستی به غایت ضد علمی، هم خود را فریب می‌دهند و هم دیگران را.

گاناپاتی رهبر حزب کمونیست هند (مائوئیست) می‌نویسد: «اساساً ما خیزش اسلامی را به مثابه نیرویی مترقی ضد امپریالیستی در جهان معاصر می‌نگریم»^۵ و ادامه می‌دهد مبارزهٔ جاری در عراق، افغانستان، فلسطین، کشمیر، چین و کشورهای دیگر «علی‌رغم نقش بنیادگرایان اسلامی در آن‌ها، ماهیتاً جنگ‌های آزادی‌بخش ملی به شمار می‌روند». سپس این ادعای مضحک را می‌کند که «بنیادگرایی اسلامی متحد مردم در مبارزه‌شان علیه بنیادگرایی بازار آزاد می‌باشد که از سوی آمریکا، اتحادیهٔ اروپا و سایر امپریالیست‌ها تبلیغ می‌شود. خیزش اسلامی آگاهی دموکراتیک ضد امپریالیستی را بین توده‌های مسلمان ارتقا بخشیده و آنان را به سایر نیروهای سکولار، مترقی و انقلابی نزدیک‌تر خواهد کرد». طارق علی از ترسکیست‌های بریتانیا هم طالبان را «جنبش مشروع ضد اشغال آمریکا و بیان ناسیونالیسم پشتون» معرفی می‌کند.^۶

این رویزیونیست‌ها با شعبده‌بازی تئوریک سعی می‌کنند شبیه‌سازی‌هایی میان اسلام‌گرایان و مبارزین ویتنامی بکنند. اما اسلام‌گرایان هرگز از جنس ویتنامی‌هایی که با آمریکا می‌جنگیدند نیستند. ویتنامی‌ها انقلابی، مترقی و حامی کمونیسم بودند. اما اسلام‌گرایان از طالبان تا جمهوری اسلامی و داعش دیدی ارتجاعی داشته و از منظر فلسفه یا جهان‌بینی الهیاتی به دنیا نگاه

5 - Ganapathi, Secretary of CPIM on Islamic Fundamentalism in interview with BBC 2007

6 - Tariq Ali at South Asian Forum Nov 14 2008 in University of Toronto

می‌کنند و این دیدگاه اعمال‌شان را هدایت می‌کند.

هنگامی که ارتش شوروی به افغانستان تجاوز کرد، در شرایطی که هیچ آلترناتیو انقلابی در مقابل توده‌های مردم نبود و شوروی نقاب دروغین سوسیالیسم بر چهره داشت، نیروهای جهادی موفق شدند مردم را حول یک نسخه افراطی از ارزش‌ها و فرهنگ و روابط اجتماعی سنتی سازمان دهند. نیروهای سکولار و چپ افغانستان در مقابل این موج نایستادند و خود و توده‌ها را با این سیاست که «شوروی دشمن عمده است» فریب دادند. این واقعیتی است که ارتش اشغالگر شوروی از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ نیروی عمده سرکوب و سلطه‌گری در افغانستان بود. اما جبهه مقابله با آن هم توسط آمریکا و متحدین جهادی‌اش که همان ماهیت را داشتند اشغال و اشباع شد. در چنین صحنه‌ای، باز کردن راه‌هایی بخش در گروهی مقابله با هر دو بود. بخش لاینفک از سازمان دادن مقاومتی که منافع کوتاه‌مدت و درازمدت اکثریت زحمتکشان و روشنفکران و زنان و خلق‌های تحت ستم افغانستان را تأمین می‌کرد، ایجاد یک صف گسترده سیاسی در مقابله با جنایت‌کاران اسلام‌گرا بود. نپرداختن به این ضرورت، عامل مهمی در شکل‌گیری وضعیت امروز است. این یک قانون است که اگر در مقابل جنایتی که لازم است مقاومت صورت بگیرد عقب‌نشینی شود، جنایت‌های دیگر هم بر آن اضافه خواهند شد و آن چه دیروز یک جنایت غیرقابل تحمل بود امروز تبدیل می‌شود به امری عادی و پذیرفتنی! این است وضعیتی که امروز ما در ایران و افغانستان و عراق با آن مواجهیم. هم سلطه افسارگسیخته نظامی آمریکا و هم اسلام‌گرایی تاریک‌اندیش از گور بر آمده تبدیل به مؤلفه‌های «عادی» در زندگی خاورمیانه شده‌اند.

هر سیاستی که آمریکا در افغانستان پیش برده است گره افغانستان را برای خود آمریکا کورتر کرده و برای افغانستان بیش از هر چیز سرچشمه رشد و گسترش سه چیز بوده است: رشد و گسترش فقر و آوارگی مردم، رشد و گسترش ویرانی افغانستان و رشد و گسترش نیروهای اسلام‌گرای ارتجاعی که افق اجتماعی‌شان اداره جامعه افغانستان بر اساس اصول و ارزش‌ها و فرهنگ عصر برده‌داری هزار و چهارصد سال پیش است. رژیم ترامپ - پنس حتی اگر بخواهد و مصمم باشد نه می‌تواند این گره کور را باز کند و نه می‌تواند جنگ داخلی میان انواع جنگ‌سالاران اسلامی مرتجع افغانستان را خاتمه بخشد. این جنگ می‌تواند و باید به گونه‌ای دیگر خاتمه یابد: با تدارک و گسترش یک جنبش توده‌ای برای تحقق یک انقلاب کمونیستی در افغانستان و تلاش عظیم در پیروزی آن - انقلاب کمونیستی نه از آن نوع که چهل سال پیش ارتش امپریالیستی شوروی با تجاوز به افغانستان مدعی‌اش بود بلکه یک انقلاب کمونیستی واقعی. این تنها امید و راه واقعی برای مردم افغانستان است و نه تنها به رهایی مردم افغانستان بلکه به تسریع رهایی بشریت از شر امپریالیسم آمریکا و همه مرتجعین این منطقه از جمله سرنگونی جمهوری اسلامی ایران خدمت خواهد کرد. در شماره‌های بعد مختصات این راه که نه تنها ضروری و مطلوب بلکه ممکن است را بحث خواهیم کرد.